گفت‌وگو

زهرا شعبان‌شمیرانی
داستان‌نویس

امید روزبه، ترانه‌سرا در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:
ترانه فرزند ناخلف شعر نیست

افشین یدالله‌ی حق بزرگی به گردن ترانه و موسیقی ایران دارد. امسال در اولین سالگرد درگذشت او دو جایزه ادبی با نام و یادش برگزار شد. یکی «جایزه ادبی افشین یدالله‌ی» که از سوی خانه ترانه در حال برگزاری است و نیمه اسفندماه منتخبان خود را خواهد شناخت و دیگری که از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اهواز برگزار شد. امید روزبه که چند سالی است نامش را در محافل ادبی و در میان ترانه‌سرایان مطرح می‌شنویم، رتبه برتر این جشنواره را کسب کرد.

برای شروع کمی از سابقه حرفه‌ای‌تان در حوزه ترانه بگویید.
سال‌های ۹۰ یا ۹۱ بود که ترانه را شروع کردم. قبل از این هم می‌نوشتم اما چارت‌بندی خاصی نداشت. ولی از همان سال با زبان محاوره شروع به نوشتن کردم. هرچه جلوتر رفتم جدی‌تر شد؛ یعنی هم خودم جدی گرفتم هم دیگران ما را جدی گرفتند.

این موضوع را بیشتر توضیح می‌دهید که چه اتفاقی افتاد؟ به واسطه انجمن‌ها یا جایی مثل خانه ترانه بود یا به واسطه جدی گرفتن برخی اساتید؟ این اتفاق چطور افتاد؟ چون قطعا شروع با چاپ کتاب نبوده است.
بله. شاید تبی که در عاشقانه‌نویسی شکل گرفته بود باعث این اتفاق شد. تاثیری که روزبه بمانی روی فضای ترانه داشت و آن زمان بیشتر از الان بود. آن ظهور و بروزی که روزبه روی ترانه انجام داده بود بیش از پیش دیده می‌شد. آلبوم «دنیای این روزهای من» تازه منتشر شده بود و تبی ایجاد شد تحت‌تاثیر قدرت روزبه بمانی و همه شروع کردند به عاشقانه‌نویسی.

شاید بشود گفت شکل عاشقانه‌ها هم به این سمت می‌رفت. یک جورهایی بمانی‌نویسی بود.
بله، دقیقا. چون کاری که روزبه بمانی کرد شاید کاری است که کمتر تکرار شود. یک ترانه‌سرا و تیمش بیایند و یک خواننده را که ۴۰ سال است خودش به مردم خوراک می‌دهد آن‌طور خوراک بدهند و کارش را تغییر دهند و بازیابی کنند. اما من دوست داشتم یک‌جورایی خلاف جریان شنا کنم و اجتماعی بنویسم.

چطور شد در فضایی که تب بمانی‌نویسی زیاد بود، شما اجتماعی نوشتید؟ البته ایشان هم کارهای اجتماعی خیلی جدی دارند ولی آن بعدی که از روزبه بمانی جدی گرفته شده، همین عاشقانه‌ها است.
بخش زیادی هم از این مساله به ذات خود آدم برمی‌گردد. من خیلی عاشقانه‌نویس نیستم. وقتی به موضوع عاشقانه هم فکر می‌کنم، بخشی از این عاشقانه به خانواده و بخشی به اجتماع برمی‌گردد. ولی خب هر چه جلوتر رفتم بازخوردهای خوبی گرفتم؛ مخصوصا بازخوردهای خواص ادبیات.

در جلسات ادبی شرکت می‌کردید؟
بله. تقریبا همه جلسات را می‌رفتم.

کمی درباره همین موضوع صحبت کنیم. چون بالاخره این جلسات و این کلاس‌ها مهم است و اگر شما خیلی جدی باشی و کارهای مهمی هم داشته باشی، شاید دیده نشوید و باز هم حضور در این جلسات مهم است. البته این هم یک نگاه است. شاید درست نباشد.
بله. البته باید بدانیم راجع‌به چه برهه‌ای صحبت می‌کنیم.

یعنی منظورتان قدرت جلسات است؟
بله. البته آن بحث قبل را ادامه دهیم تا به این برسیم. همه جلسات را شرکت می‌کردم؛ چون دوست داشتم به قول معروف خودم را در معرض نمایش بگذارم. در حوزه اجرا و بازار هنوز کار جدی‌ای نداشتم و باید به این جلسات می‌رفتم. کتاب هم هنوز نداشتم. من نمی‌خواهم این جلسات را رد کنم چون تا جایی این جلسات خوب هستند اما از یک جایی به بعد شما را محکوم می‌کند مثل افرادی که در آن جلسه هستند بنویسید.
اتفاقا با یکی از دوستان همین چند وقت پیش صحبت می‌کردیم و گفتم چرا دیگر به جلسات نمی‌آیی که گفت یک زمانی به خودم آمدم و دیدم که دقیقا دارم مثل آنها و آن‌طوری که دوست دارند می‌نویسم. خب این خوب نیست. این مساله طبیعی است. مگر اینکه آن شاعر آنقدر زرنگ باشد که دم به تله ندهد.

یعنی ذات جلسات به نظر شما این‌طور است؟ یا اینکه به تازگی این اتفاق افتاده و چند جلسه شعری خاص دچار این مشکل است؟
اصلا بهترین جلسات هم این آسیب را دارند. شما اگر بهترین جلسه ادبی را هم بروی، ناخودآگاه از حضار و منتقدان و سلیقه‌ای که آن جلسه دارد طبیعتا تاثیر خواهی پذیرفت و وای به حال کسی که در جلسات پرمایه و خوب شرکت نکند. برای همین مهم است که شما کدام جلسه می‌روید. الان جلسات زیاد است. من نمی‌گویم بد است؛ نمی‌خواهم توهم بد بودن داشته باشم.
سال ۹۴ بود که جلسه‌ای را مشترکا با دوستان پایه‌گذاری کردیم. در آن جلسه همه نوع شعری از غزل و سپید خوانده می‌شد. جلسه‌ای دیگر را با آقای قاسم صرافان تشکیل دادیم که من دبیر بخش ترانه بودم. الان اگر به آن زمان برگردم شاید این کار را انجام ندهم. باید ببینم ضرورت این کار چیست. آیا امید روزبه فعلی کاری واجب‌تر از این ندارد؟

شما مشخصا با کارهای اجتماعی شناخته می‌شوید. به‌ویژه در فضایی که ترانه‌های اجتماعی کم داریم یا بیشتر کارهای سیاسی داریم تا اجتماعی. کارهای شما هم در قالب اجتماعی است؛ برای مثال آن کار «میدان خراسان». کمی راجع به این اثر صحبت کنیم و بعد در مورد این اجتماعی‌نویسی و اینکه چقدر فکر می‌کنید بتوانید در همین مسیر ادامه دهید.
خیلی‌ها هستند که برداشت‌شان از شعر اجتماعی، صرفا شعر اعتراضی است. در صورتی که این‌گونه است ولی همه‌اش این نیست. هر چند من اسم این کارها را هم برای خودم عاشقانه می‌گذارم؛ چون هر چیزی به ذات فردی که می‌نویسد برمی‌گردد.
کار «میدان خراسان» اولین کارم نبود اما بسیار شنیده شد. بدون اینکه بخواهد روی موزیک شنیده شود خودش به تنهایی هم بسیار شنیده شد. خیلی پیشتر هم، کاری را برای خانه ترانه نوشته بودم درمورد خانواده‌ای بود که بچه‌دار نمی‌شدند؛ آن هم خیلی سروصدا کرد.

> من نمی‌گویم ما فقط موسیقی جدی و فقط موسیقی کلاسیک داریم، نه این‌طور نیست. ما کسانی را داریم که در ژانر خودشان بهترین کارها را ارائه می‌دهند. اما عده‌ای با مخلوط کردن همه این متریال‌ها با هم، یک موسیقی و ترانه افتضاح را می‌سازند. نکته جالب اینجاست که مورد استقبال هم قرار می‌گیرند. خب طبیعی است بقیه کسانی که در این حوزه هستند به این موضوع فکر می‌کنند که در همین ژانر کار کنند

شعر اجتماعی به نظر من هر چیزی که می‌خواهد باشد، اما باید دور از شعار باشد. من چیزی که می‌نویسم باید واقعا دغدغه‌ام باشد و به صرف اینکه الان مساله روز است سراغش نروم.

تاریخ مصرف نداشته باشد.
بله. البته می‌گویم تاریخ مصرف هم داشته باشد اما به صرف اینکه الان بحث داغ است من سراغش نروم. با آن موضوع زندگی کنم. اگر ضرورتی برای نوشتنش دیدم به سراغش بروم و بنویسم. خداراشکر در کشوری هستیم که هر روز یک سوژه برای نوشتن داریم. مقوله‌های آسیب‌های اجتماعی یا معیشتی یا سیاسی یا فرهنگی. خب اگر قرار باشد هر روز سراغ یکی از اینها برویم، پس ما یک جور خبرنگار هستیم. خبرنگاری که موزون حرف می‌زند ولی کسی که اجتماعی فکر می‌کند شاید در لایه‌های عمیق‌تر و بیشتری بتواند حرفش را بزند. کار «میدان خراسان» را یادم هست که پشت موتور بودم. داشتم خیابان ولیعصر را بالا می‌رفتم. درخت‌ها را که دیدم، پس کوچه‌های برفی جردن به ذهنم رسید و نوشتم و خداراشکر با اقبال خوبی هم مواجه شد.

این کارها چرا اجرا نمی‌شود؟ مشخصا کارهای شما منظورم نیست. منظورم این سبک ترانه‌های اجتماعی است. من در رونمایی کتاب دوم شما بودم، حسین غیاثی حرف درستی می‌زد که آقای حسین صفا بعد از همنشینی با محسن چاوشی بخشی از کارهایش گل کرد و این خوب است و کاش برای شما هم این اتفاق بیفتد. این کارها مخاطب خودش را دارد. ولی سوال این است که چرا این شکل ترانه‌ها اجرا نمی‌شود یعنی خواننده‌ها سراغ‌شان نمی‌آیند یا آهنگسازی سختی دارند؟ یا ملودی‌پذیر نیستند؟
دلایل مختلفی دارند. بحث خیلی خوبی در جلسه اخیر خانه ترانه شکل گرفت، پیرامون این موضوع که یک‌سری از آثار چگونه مطرح می‌شوند. متاسفانه باید این را بپذیریم که موسیقی ما، موسیقی کلام‌محوری است ولی چیزی که در حال حاضر شاهد آن هستیم، اصلا انگار مردم کوچک‌ترین توجهی به کلام ندارند. من دلیل این موضوع را نمی‌فهمم. وقتی در کشوری کارهایی مثل آثار همایون شجریان سالن را پر می‌کند چطور پس یک عده دیگر هم می‌توانند این سالن را پر کنند. این یک بحث است. دومی اینکه موسیقی ما سالی چند ترانه‌سرای خوب معرفی می‌کند. به دایره ترانه‌سراهایی که دارند در این مارکت کار می‌کنند سالی چند نفر اضافه می‌شود. چقدر بستر فراهم است، چقدر آهنگساز خودش را در معرض گرفتن کار قرار می‌دهند. خانمی که هنوز به هیچ چیز مسلط نیست چطور دارد کار می‌کند و چطور در بالاترین سطح ممکن می‌نویسد اینها سوال‌هایی هستند که باید از خودمان بپرسیم. خانم یا آقایی که یک‌بار در یک جلسه شعر نخوانده است چطور می‌تواند کار کند؟! این حرف من به این معنا نیست که جلسات خوب است؛ اما خب کسی که این کار را نمی‌کند مطمئنا یا آنقدر از خودش و کارش مطمئن است یا اینکه برایش بی‌اهمیت است. این تفکرات بر اثر یک‌سری از بازخوردها شکل گرفته است. چرا کسی متوجه نیست این خواننده دارد ادا درمی‌آورد یا اینکه چرا کسی متوجه نیست این خواننده اشتباه می‌خواند. چرا کسی متوجه نیست این کلام، کلام درستی نیست و این خوراک، خوراک خوبی نیست. من نمی‌گویم ما فقط موسیقی جدی داریم و فقط موسیقی کلاسیک داریم، نه این‌طور نیست. ما کسانی را داریم که در ژانر خودشان بهترین کارها را ارائه می‌دهند. اما عده‌ای با مخلوط کردن همه این متریال‌ها با هم، یک موسیقی و ترانه افتضاح را می‌سازند. نکته جالب اینجاست که مورد استقبال هم قرار می‌گیرند. خب طبیعی است بقیه کسانی که در این حوزه هستند به این موضوع فکر می‌کنند که در همین ژانر کار کنند.

شاید بشود گفت انگیزه‌کشی صورت می‌گیرد.
خیلی زیاد. از حوزه نوشتن تا خواندن. خواننده چطور یک هفته‌ای در شبکه اجتماعی اینستاگرام به ۲۰۰k فالوور می‌رسد.

این داستان مارکتینگ و اینها که خودش داستانی شده است. می‌خواهم کمی جهت فلش را از طرف مردم برگردانم؛ چون آن طرف خیلی برای ما مهم نیست. الان نقش خود جامعه ترانه‌سراها را می‌خواهم بدانم. یکی مساله قبضه مارکت است. آن خواننده‌ها و ترانه‌سراهایی که کار جدی می‌نویسند یک مقدار به نظر می‌رسد بازار را قبضه کرده‌اند و می‌توانند راه را برای بقیه باز کنند یا ما پنج ترانه‌سرای درجه یک داشته باشیم؟ دومی اینکه چرا وقتی کار ضعیف می‌آید، کار بد و کپی منتشر می‌شود، چرا از دوستان ترانه‌سرای ما صدایی درنمی‌آید؟ ما که مدعی هستیم شعر و ترانه را می‌شناسیم چرا صدایمان در این باره بلند نمی‌شود و اعتراض‌ها فقط در جلسات درونی است؟
وقتی در تریبون رسمی صداوسیما، آقای مهران مدیری با یک عالمه سابقه و ادعای هنرمندی در برنامه‌ای به آن مهمی اجازه بروز چنین شرایطی را می‌دهد شما چه توقعی دارید. صدای من نوعی به کجا می‌رسد؟

> خدا را شکر در کشوری هستیم که هر روز یک سوژه برای نوشتن داریم؛ مقوله‌های آسیب‌های اجتماعی یا معیشتی یا سیاسی یا فرهنگی. خب اگر قرار باشد هر روز سراغ یکی از اینها برویم، پس ما یک جور خبرنگار هستیم. خبرنگاری که موزون حرف می‌زند ولی کسی که اجتماعی فکر می‌کند شاید در لایه‌های عمیق‌تر و بیشتری بتواند حرفش را بزند. کار «میدان خراسان» را یادم هست که پشت موتور بودم. داشتم خیابان ولیعصر را بالا می‌رفتم، خداراشکر با اقبال خوبی هم مواجه شد

خودم قبلا گزارش تندی در این‌باره نوشتم و تیتر هم زدیم که متهم ردیف اول تلویزیون است. یکی از اشکالات تلویزیون این است که آنقدر از خودش شوق نشان داده است برای جذب مخاطب به هر قیمتی و آنقدر در فضای نفاق زده و شبه‌عرفانی است که چیزهایی را به هم می‌بافند که باورنکردنی نیست. یک بار آقای بمانی می‌گفت شما کلمه‌های برقصان و می را که کنار هم بگذاری می‌شود عرفانی اما واژه «برقصون» را که داشته باشی مجوز نمی‌گیری. این مشکلات صداوسیما و تلویزیون سرجایش. اما با این وجود بار مسئولیت ترانه‌سراها کم نمی‌شود. ترانه‌سراها چیزی در تریبون‌های رسمی‌شان نمی‌گویند شاید چون فکر می‌کنند بالاخره می‌خواهند با خواننده‌ها کار کنند.
فکر می‌کنم کمی نگاه شما، ایده‌آلیستی است. همه ما شاید این نوع نگاه را داشته باشیم ولی وقتی به شرایط نگاه می‌کنیم این‌طور نیست. وقتی تریبونی مثل دورهمی و از آن مهم‌تر تریبونی مثل مهران مدیری این کار را انجام می‌دهد مگر زور یک ترانه‌سرا چقدر است. نتیجه این می‌شود که فقط طرف را بزرگ‌تر می‌کنند.

مگر ما در خود ترانه‌سراها کم داریم بچه‌های جدیدی که می‌آیند و چشم‌شان به اینها به‌عنوان الگوست.
من خودم پستی را در صفحه اینستاگرامم منتشر کردم. اما فقط به شهرت طرف اضافه می‌شود. چون مرجعی نداریم که به این موضوع رسیدگی کند؛ اینکه واقعا پیگیر باشد. خانم یغما از کسانی بود که اعتراض کرد به کجا رسید؟ آن هم در فضایی که هنر شنیداری است. می‌دانید دیگر ما در ترانه تضمین نداریم. مثلا شما یک بیتی را از من تضمین کردی و در ترانه‌ای که برای آقای خواجه‌امیری خوانده‌ای گذاشته‌ای. آقای خواجه‌امیری باید وسط آهنگ نگه دارد و بگوید اینجا گرفته شده از یک ترانه دیگر است.

اسم ترانه‌سرا را هم اغلب نمی‌نویسند؛ چه برسد به این کار.
خب تمام شد. در چنین وضعیتی آدم فقط خودش را خسته می‌کند و به شهرت یک نفر دیگر اضافه می‌کند. مشکل خیلی عمیق‌تر از این حرف‌ها است. خیلی بیشتر از آن چیزی که فکرش را می‌کنید. از خود مردم گرفته تا کسانی که داعیه هنر دارند.

ما بچه‌های جوان ترانه‌سرا زیاد داریم. شاید همین کارها باعث شود به آن سمت کشیده شوند.
این آسیب و آسیب‌پذیرفتنی است و باید پذیرفت.

کمی هم از اولین «جایزه دکتر افشین یدالله‌ی» بگویید. دو بار جایزه برگزار شده است. یک بار خانه ترانه و یک بار هم ارشاد به موازات این جایزه برگزار کرد.
جایزه خوبی بود. بالاخره چون سال اول بوده، ممکن است تداخل داشته باشد. این جایزه برای اولین بار در اهواز برگزار شد و با توجه به استعدادی که اهواز در ترانه دارد می‌شود توقع داشت که به واسطه همین مسئولان این انرژی را لحاظ کنند که در دوره‌های بعدی هم ادامه داشته باشد.

استقبال خوب بود؟ با توجه به اینکه مسابقات در سطح کشوری برگزار می‌شد؛ چون اطلاع‌رسانی خوبی نداشت و فقط از این حیث می‌پرسم که این موازی کاری با برنامه خانه ترانه، انجام گرفت.
شاید خنده‌دار هم باشد که این را بگویم. من نمی‌دانستم که به این جایزه کار فرستادم. از طریق یکی از دوستانم فرستادم و ایشان اشتباها به این جشنواره فرستاده بود. بعد که زنگ زدند و گفتند پیگیری کردم و فهمیدم این‌طور شده است. راضی بودم اما خب می‌توانست اطلاع‌رسانی بهتری هم انجام شود. کاش جدا از این جوایز و برنامه‌ها ترانه از سوی مسئولان کمی جدی‌تر گرفته شود. ترانه‌سراها آدم‌های غریبی هستند. یک جوری به‌عنوان فرزند ناخلف به ما نگاه می‌شود.

این کمی هم به تعریف ترانه برمی‌گردد. ما در تعریف هم سردرگم هستیم.
ترانه هنر که هست و تاثیراتش هم دیده می‌شود. حتی دگم‌ترین آدم‌ها هم در مسافرت‌شان موسیقی گوش می‌دهند. به خاطر همین می‌گویم واقعا اگر قرار است زحمات دکتر یدالله‌ی نادیده گرفته نشود باید به ترانه بیشتر اهمیت بدهیم. باید بودجه بیشتری را اختصاص دهند. ببینید در ارشاد چه کارهایی مجوز می‌گیرد و چه کارهایی برمی‌گردد.

ارشاد هم باید پاسخگو باشد. درباره فضای دوگانه‌ای که الان وجود دارد تلویزیون به‌عنوان یک قطب در موسیقی پاپ عمل می‌کند ولی فضای ممیزی دوگانه وجود دارد؛ حق اسم و تیتراژها. باید هم ابهام‌ها از بین برود و هم سختگیری‌هایی که باید در یک جاهایی صورت گیرد بیشتر انجام بشود، اما انجام نمی‌دهند.
برنامه‌ای در صداوسیما تولید می‌شود در باب اهمیت ترانه ولی وقتی یک قطعه موسیقی پخش می‌شود اسم ترانه سرا را نمی‌زند.

دقیقا بحث ما همین است که این امر باعث خواننده‌سالاری می‌شود.
کجای دنیا چنین چیزی ممکن است که شما برنامه‌ای بسازید در باب اهمیت ترانه، آن وقت اسم ترانه‌سرا نیاید. مگر می‌شود؟ مگر ممکن است وقتی یک فیلمی پخش شود در تیتراژ بازیگر را نزنید. من هر چه می‌گردم منطق این مساله را پیدا نمی‌کنم.

در جایزه دکتر یدالله‌ی خانه ترانه هم شرکت کرده‌اید؟ این بار خودتان اثر را فرستادید؟
بله حضور آقای بمانی باعث شده است این جلسه بیش از پیش اصالت و وجاهت خودش را داشته باشد. خدا رحمت کند دکتر یدالله‌ی را. این به آن معنا نیست که زمان ایشان این وجاهت نبود. منظور این است که یک مقدار به واسطه حضور روزبه و تنوع شکل گرفته حضورشان باعث انگیزه برای خیلی‌ها شد که بازگردند.
من در اهواز هم گفتم در هفت سالی که در خانه ترانه بودم، شاید چند مورد انگشت‌شمار بود که دکتر نتوانست خودش را به جلسات خانه ترانه برساند. آن هم دکتر یدالله‌ی با آن شهرت و کار و درآمدی که داشت و اینها جز لطف و خوبی ایشان بود.
اما انگار خانه ترانه با روزبه بمانی بیشتر به تکاپو افتاد. برنامه‌های متنوع تری دارد پیگیری می‌شود که امیدوارم زودتر به ثمر بنشینند.

فکر می‌کنم هنوز خلأ ترانه‌های دکتر یدالله‌ی وجود دارد به‌خصوص ترانه‌های ملی‌شان. ایشان البته شاهکارهای عاشقانه هم داشت اما کارهای ملی او چیز دیگری است که ان‌شاءا.. جایشان خالی نماند.
واقعا هم به نکته درستی اشاره کردید. من خبر فوت دکتر را که شنیدم یک ساعتی گریه کردم. بعد از آن به خاطر بهت نتوانستم گریه کنم. تا اینکه به منزل‌شان رفتم و بعد از برگشت کلی گریه کردم. در فضای ملی میهنی که دکتر یدالله‌ی شعر می‌گفت، فکر می‌کنم تا سال‌ها کسی نتواند جای ایشان بیاید. دکتر شاید خیلی آدم وصل به جایی نبود. اما آنقدر با خلوص در مورد ایران شعر گفته که هر کسی با هر جبهه‌ای با هر اعتقادی این شعر را برای خودش می‌داند.